

ویژگی ها و شرایط شکلی درخواست دستور موقت در آیین دادرسی مدنی ایران

حمید ابهری*

استادیار گروه حقوق خصوصی دانشکده حقوق و علوم سیاسی دانشگاه مازندران

رضا زارعی

دانشجوی دوره دکتری حقوق خصوصی دانشکده حقوق و علوم سیاسی دانشگاه مازندران

(تاریخ دریافت: ۱۳۸۷/۸/۲۱ - تاریخ تصویب: ۱۳۸۷/۱۱/۱۴)

چکیده:

در امور فوری، دادگاه به صدور دستور موقت مبادرت می کند که ممکن است ناظر به توقیف مال، انجام عمل یا منع از امری باشد (مواد ۳۱۰ و ۳۱۶ قانون آیین دادرسی مدنی). دستور موقت دارای ویژگی هایی است که آن را از نهادهای مشابه مانند تامین خواسته متمایز می کند، این دستور محدودیت هایی را برای طرف مقابل دعوا ایجاد می کند، بدون آنکه صدور آن، تاثیری در ماهیت دعوا داشته باشد. موضوع دستور موقت نباید دقیقاً منطبق با موضوع دعوای اصلی باشد زیرا در این صورت، قبل از صدور حکم در ماهیت دعوا، خواهان خواهد توانست با صدور دستور موقت به خواسته دعوای اصلی نائل گردد. صدور دستور موقت نیاز به شرایطی دارد، تقدیم درخواست دستور موقت، پرداخت هزینه دادرسی دعوای غیرمالی و قابل تجدید بودن این درخواست از جمله این شرایط می باشد. در این تحقیق، ویژگی ها و شرایط دستور موقت، بررسی می شود.

واژگان کلیدی:

خواهان، دستور موقت، فوری، درخواست.

طرح مساله

نخستین و مهم ترین هدف دادرسی در دعاوی بین اشخاص، رفع تجاوز و تأمین حقوق تضییع شده افراد براساس موازین عدل و انصاف است، اما اجرای عدالت مستلزم کشف حقیقت است که جز از طریق استماع صبورانه اظهارات طرفین دعوا، بررسی دقیق مدارک و مستندات آنان و انجام تحقیقات لازم میسر نیست. تدارک هر یک از این مقدمات و اقدامات ضروری به صرف وقت و تشکیل جلسات متعدد احتیاج دارد و لزوم انقضای مواعد قانونی و طی مراحل اعتراض، تجدید نظر، فرجام و بالاخره کثرت مراجعات و تراکم نامتناسب حجم کار در مراجع محدود قضایی هم از دیگر عواملی است که بر کندی جریان محاکمات و اطاله آنها می افزاید، بطوری که در بسیاری از موارد تعیین تکلیف قطعی دعاوی، سال های متمادی بطول می انجامد و گاهی از رهگذر این تأخیر و تطویل، خسارات سنگین و حتی غیرقابل جبرانی متوجه اشخاص می شود و گاهی نیز به همین علت، موضوع حکم صادره، متفی و یا اجرای آن غیرممکن می شود. هم چنین در برخی از دعاوی، موضوع مبتلابه خواهان بقدری حیاتی است که باید فوراً نسبت به آن تعیین تکلیف شود و تأخیر در این امر و نشستن به انتظار صدور حکم قطعی، مشکل او را وخیم تر می سازد و چه بسا در طول دادرسی او را دچار عسر و حرج نماید. بنابراین، عامل گذر زمان که در حد معقول از خصایص طبیعی روند محاکمات است، در مسائل حاد و حیاتی نقش منفی و مخرب دارد و اقتضای عدالت آن است که رسیدگی به چنین اموری در حد امکان تسریع شود، مشروط بر این که به اساس دادرسی و اجرای عدالت هم لطمه نزند.

نهاد دستور موقت در قانون آیین دادرسی مدنی که از آن به دادرسی فوری نیز تعبیر می شود (جعفری لنگرودی، ۱۳۷۲، ص ۲۷۳، متین دفتری، ۱۳۷۸، ص ۴۳۵)، برای جلوگیری از اینگونه مشکلات، پیش بینی شده است که طبق آن، قضات دادگاه ها می توانند به تقاضای ذینفع و تحت شرایط خاص بدون ورود در ماهیت قضیه نسبت به حفظ حقی که در مخاطره جدی قرار گرفته است دستور مقتضی صادر نمایند و تا تعیین تکلیف ماهوی دعوا، از ایجاد عسر و حرج و یا ورود خسارات سنگین و احتمالاً غیرقابل جبران به ذینفع جلوگیری کنند. دادرسی فوری نوعی است از رسیدگی اجمالی به مرافعات با تشریفات رسیدگی سبک که نتیجه آن، صدور رأی در ماهیت نبوده بلکه قراری است که از آن تعبیر به دستور موقت می شود و این قرار جنبه موقتی دارد و دادگاه ضمن رسیدگی بعدی خود در ماهیت دعوا می تواند بر خلاف مفاد دستور موقت رأی بدهد (جعفری لنگرودی، ۱۳۷۲، ص ۲۷۳).

در خصوص دستور موقت مباحث مختلفی قابل طرح است، از جمله این مباحث، ویژگی ها و شرایط درخواست دستور موقت است که در این تحقیق بررسی می شود.

مبحث اول: ویژگی های دستور موقت

برخی از حقوقدانان، دستور موقت را شمشیر برآین دادرسی مدنی دانسته اند؛ زیرا، با به کارگیری آن و بویژه مرحله اجرایی و اقدامات قهر آمیز آن، که معمولاً باید پس از پیمودن راه دراز دادرسی و گرفتن حکم قطعی آغاز شود، دست کم جزئاً، از پایان راه به آغاز آن جابجا می شود؛ جابجایی برق آسایی که گاه «طرف» را غافلگیر کرده و به تسلیم و تمکین وادار می نماید و به دعوا پایان می دهد (شمس، ۱۳۸۵، ص ۳۷۷).

دستور موقت نهادی است که در بیشتر موارد، ذی نفع یا وکیل او تمایل و اصرار دارد که آن را به کار گیرد و در نتیجه، تشخیص موارد صدور دستور موقت نه تنها برای ذی نفع بلکه برای قاضی از اهمیت ویژه برخوردار است. صدور دستور موقت و اجرای آن، در اغلب موارد، برای طرفی که دستور علیه او صادر می شود، تضییقات و مشکلاتی را ایجاد می نماید و خسارات نسبتاً قابل توجه را به بار می آورد و این در حالی است که تا آن زمان، وارد بودن دعوی ذی نفع، در ماهیت، احراز نگردیده و چه بسا تا آن زمان، اساساً دعوا نیز اقامه نشده باشد. از سوی دیگر، رد درخواست و صادر نشدن قرار دستور موقت، می تواند موجب شود که زمینه اجرای حکمی که خواهان، پس از سال ها صرف عمر و هزینه های قانونی تحصیل می نماید، از بین رفته و در نتیجه حکم مزبور «نوشداروی پس از مرگ سهراب» شمرده شود و یا به علت صادر و اجرا نشدن دستور، حق اصلی خواهان به شیوه ای بر باد رود که جبران مافات غیرممکن و یا بسیار مشکل شود. حکمت دستور موقت آنست که قبل از آنکه دستگاه قضایی با کندی های معمولی بتواند وارد اصل دعوا شود و حقیقت را احراز کند، اقدامی آنی برای حفظ حقوق فرضی که در معرض خطر بنظر می رسد انجام دهد (متین دفتری، ۱۳۷۸، ص ۴۲۷). در صدور دستور موقت باید به هر دو موضوع فوق توجه کرد و این دستور، در صورتی باید صادر شود که امر از اموری باشد که تعیین تکلیف آن فوریت دارد.

ماده ۳۱۰ قانون آیین دادرسی مدنی، در خصوص موارد صدور دستور موقت مقرر می دارد: «در اموری که تعیین تکلیف آن فوریت دارد،... دادگاه دستور موقت صادر می نماید». بنابراین، درخواست دستور موقت در صورتی به نتیجه می رسد که دادگاه، «فوریت» را احراز نماید و این یکی از تفاوت های بارز این نهاد با برخی نهادهای مشابه از جمله قرار توقیف عملیات اجرایی مزبور در ماده ۵ قانون اصلاح بعضی از مواد قانون ثبت و دفاتر اسناد رسمی مصوب ۱۳۲۲ می باشد. به موجب این ماده که ناظر بر ماده ۱ همان قانون است، پس از اقامه دعوی اعلام بطلان دستور اجرای سند رسمی، هر گاه دادگاه دلایل شکایت را قوی بداند یا در اجرای سند رسمی ضرر جبران ناپذیر باشد، به درخواست مدعی بعد از گرفتن تأمین، قرار توقیف عملیات اجرایی را می دهد. همان طور که ملاحظه می شود، «قرار توقیف عملیات اجرایی» نه

تنها با توجه به عنوان آن از دستور موقت متمایز است، بلکه برخلاف دستور موقت صدور آن مستلزم احراز فوریت نمی‌باشد، زیرا کافی است دادگاه دلیل شکایت را قوی بداند. بنابراین، سایر احکام و آثار قرار مزبور نیز مشمول مقررات «دادرسی فوری» یا «دستور موقت» (موضوع مواد ۳۲۵-۳۱۰ قانون آیین دادرسی مدنی) نمی‌باشد و نباید با آن اشتباه شود (شمس، ۱۳۸۵، ص ۳۸۶). دستور موقت، اقدامی است که به تبع «اصل دعوا» درخواست می‌شود. تبعی بودن دستور موقت به روشنی از مواد ۳۱۱، ۳۱۲، ۳۱۷، ۳۱۸ و ۳۲۵ قانون آیین دادرسی مدنی استنباط می‌شود. در واقع دستور موقت برای رسیدگی فوری به اصل دعوا و صدور «حکم فوری» تأسیس نشده، بلکه اقدامی است که در حاشیه اصل دعوا انجام می‌شود. بنابراین، با زوال دعوی اصلی به هر علتی، دستور موقت صادره نیز لغو خواهد شد. به عبارت دیگر، دستور موقت برای فصل دائمی خصومت پیش بینی نگردیده و مانند هر امر موقت دیگر، زمانی زوال می‌یابد؛ نهایت این زمان در خصوص دستور موقت، صدور رأی نهایی در «اصل» دعوا می‌باشد. خواسته دستور موقت نباید منطبق بر خواسته دعوی اصلی باشد زیرا در غیراین صورت، در اجرای دستور موقت به ناچار خواسته دعوا باید در اختیار خواهان قرار گیرد (شمس، ۱۳۸۵، ص ۳۸۳)، درحالی که این امر مستلزم صدور حکم قطعی و اجرای آن است. بنابراین، دستور موقت نمی‌تواند مبنی بر انجام تعمیرات اساسی، رد مال به خواهان، پرداخت دین به بستانکار و نظایر این موارد باشد اما می‌تواند اقداماتی نظیر توقیف وجه ضمانت نامه بانکی، جلوگیری از فرار از دین، جلوگیری از کشیدن دیوار یا عملیات ساختمانی، جلوگیری از تخریب بنا، جلوگیری از نقل و انتقال مال، بازداشت اموال بدهکار معادل طلب را تا تعیین تکلیف نهایی اصل دعوا مقرر نماید (متین دفتری، ۱۳۷۸، ص ۴۲۷، شمس، ۱۳۸۵، ص ۳۸۶). این امر یکی از تفاوت‌های بارز این نهاد با رسیدگی‌های «بدون تشریفات دادرسی»، «خارج از نوبت» و «در وقت فوق العاده» از جمله موارد مزبور در مواد ۲۲، ۲۱ و ۲۴ قانون روابط موجر و مستأجر مصوب ۱۳۵۶ می‌باشد که در آنها به نحوی دادگاه در ماهیت دعوا اتخاذ تصمیم می‌کند. دقت در عبارات

۱. به موجب ماده ۲۱ ق.ر.م.م. مصوب ۱۳۵۶، هرگاه موجر در مهلتی که دادگاه تعیین می‌کند از انجام تعمیرات اساسی در مورد اجاره سرباز زند، مستأجر می‌تواند از دادگاه درخواست نماید به او اجازه داده شود تعمیرات مزبور را با نظارت دایره اجرا انجام دهد و به موجب ماده ۲۲ همین قانون، هرگاه مستأجر مانع مالک از انجام تعمیرات ضروری شود دادگاه مستأجر را به رفع ممانعت ملزم می‌نماید. همین ترتیب در تبصره ذیل ماده ۱۲ ق.ر.م.م. مصوب ۱۳۶۲، ناظر به مواد ۱۱ و ۱۲ همین قانون، پیش بینی شده است. همچنین به موجب ماده ۲۴ ق.ر.م.م. مصوب ۱۳۵۶، هرگاه مستأجر در مورد اجاره حق استفاده از آب، برق یا... را داشته باشد، موجر علی‌الاصول نمی‌تواند آن را قطع یا موجبات قطع آن را فراهم نماید. در صورت تخلف، دادگاه به درخواست مستأجر «فوراً» بدون رعایت تشریفات دادرسی به موضوع رسیدگی و عندالافتضاء ترتیب وصل آن را خواهد داد. در سایر مواد فوق‌الذکر نیز، قانون‌گذار رسیدگی خارج از نوبت و بدون رعایت تشریفات دادرسی را مقرر داشته است.

ماده ۳۱۶ قانون مزبور^۱ نیز همین نتیجه را در بردارد، زیرا این ماده یکی از اقسام دستور موقت را «توقیف مال» قرار داده است و توقیف مال نیز تنها ناظر به عدم امکان نقل و انتقال آن است نه تحویل مال به خواهان؛ همچنین منظور از «انجام عمل و یا منع از امر» نیز به قرینه بازداشت مال، «عمل» و «اموری» است که ذینفع را به اصل خواسته نمی‌رساند (شمس، ۱۳۸۵، ص ۳۸۶).

دستور موقت اقدامی «موقتی» است؛ این دستور، یک تدبیر قضایی است که برای حفظ حقوق یک طرف، موقتاً موقعیت حقوقی خاصی ایجاد می‌کند. لذا طبق ماده ۳۱۷ قانون آیین دادرسی مدنی دستور موقت تاثیری در اصل دعوا ندارد و از آنجا که این دستور، موقتی است، به اصل دعوا بعداً از طریق ماهوی رسیدگی می‌گردد (صدرزاده افشار، ۱۳۸۰، ص ۲۱۷). صدور دستور موقت به درخواست خواهان، نمی‌تواند قرینه بر صدور حکم به نفع او در ماهیت دعوا باشد؛ به عنوان نمونه، در پرونده ای که با کلاسه ۸۶/۱۲۴ در یکی از دادگاه‌های عمومی حقوقی به خواسته اعلام انفساخ معامله مطرح بوده است، دادگاه به درخواست خواهان دستور موقت مبنی بر منع انتقال ملک موضوع معامله را صادر نموده است ولی بعد از رسیدگی ماهوی به دعوا، به علت عدم ارائه دلایل کافی بر انفساخ، حکم به بی‌حقی خواهان صادر کرده است. ماده ۳۱۹ قانون آیین دادرسی مدنی، برای صدور دستور موقت دادگاه را مکلف به گرفتن تأمین از خواهان برای جبران خسارت احتمالی وارد بر خوانده نموده است. بنابراین، از دیگر ویژگی‌های نهاد «دستور موقت» را می‌توان تکلیف به اخذ تأمین از خواهان دانست. این مورد نیز از تفاوت‌های آشکار این نهاد با سایر نهادها و مواد قانونی مرتبط از جمله نهاد مقرر در دعاوی تصرف (ماده ۱۷۴ قانون آیین دادرسی مدنی^۲) می‌باشد.

علاوه بر اینها، آثار دستور موقت با صدور رأی بدوی و حتی تجدید نظر، اگر چه علیه خواهان باشد، منتفی نمی‌شود و علی‌القاعده تا صدور رأی نهایی پا بر جا می‌ماند مگر اینکه در دادگاه تجدید نظر با اعتراض طرف مقابل، فسخ شود. این امر نیز از جمله تفاوت‌های نهاد «دستور موقت» با سایر نهادهای مشابه از جمله بخش اخیر ماده ۱۷۴ می‌باشد. از دیگر ویژگی‌های دستور موقت موضوع قانون آیین دادرسی مدنی، لزوم صدور این دستور توسط «دادگاه» می‌باشد که این موضوع از جمله تفاوت‌های این دستور با دستورهای مشابه است که در دیوان عدالت اداری یا داسرا صادر می‌شود.

۱. ماده ۳۱۶ ق.آ.د.م: «دستور موقت ممکن است دایر بر توقیف مال و یا انجام عمل و یا منع از امری باشد».

۲. این ماده مقرر می‌دارد: «... چنانچه قبل از صدور رأی، خواهان تقاضای دستور موقت نماید و دادگاه دلایل وی را موجه تشخیص دهد، دستور جلوگیری از ایجاد آثار تصرف و یا تکمیل اعیانی از قبیل احداث بنا یا غرس اشجار یا کشت و زرع، یا از بین بردن آثار موجود و یا جلوگیری از ادامه مزاحمت و یا مزاحمت از حق را در ملک مورد دعوی صادر خواهد کرد. این دستور با صدور رأی به رد دعوی مرتفع می‌شود مگر اینکه مرجع تجدید نظر دستور مجددی در این خصوص صادر نماید».

ویژگی دیگر دستور موقت این است که برای اینکه این دستور توان اجرایی داشته باشد، تأیید رئیس حوزه قضایی لازم است. در واقع می‌توان گفت «دستور موقت»، تنها نهادی است که از این ویژگی برخوردار است و این ویژگی نیز از نکات متمایز کننده این نهاد از سایر نهادهای حقوقی مشابه مانند تامین خواسته می‌باشد.

سؤالی که مطرح می‌گردد این است که آیا در مواردی که در سایر قوانین، صدور «دستور موقت» در امور فوری^۱ پیش بینی گردیده است، می‌توان ویژگی‌ها و احکام دستور موقت قانون آیین دادرسی مدنی (مواد ۳۲۵-۳۱۰) را به آن موارد تسری داد؟ به نظر می‌رسد در پاسخ به این پرسش باید قائل به تفکیک شویم؛ به این صورت که در مواردی که به طور کلی اجرای مقررات قانون آیین دادرسی مدنی به دلیل نوع مرجع صادر کننده دستور موقت (دیوان عدالت اداری) و یا مقام صادر کننده آن (مقامات دادسرا) وجود ندارد، پاسخ به این پرسش منفی خواهد بود. قابل ذکر است که در برخی قوانین به مقامات دادسرا نیز اجازه صدور دستور موقت داده شده است، از جمله در ماده ۱۴ قانون اصلاح قانون جلوگیری از تصرف عدوانی مصوب ۱۳۵۲^۲ در حکمی مشابه ماده ۱۷۴ قانون آیین دادرسی مدنی، به مقامات دادسرا اجازه صدور چنین دستوری داده شده است؛ با این تفاوت که مرجع صدور دستور موقت در ماده ۱۷۴، دادگاه است ولی در قانون اصلاحی فوق‌الذکر، دادسرا دستور مزبور را صادر می‌کند. در بعضی موارد، امکان اجرای مقررات قانون آیین دادرسی مدنی وجود دارد. در این گونه موارد، به دلیل عام و لاحق بودن این قانون، مقررات آن نمی‌تواند نسخ قوانین خاص سابق باشد؛

۱. علت تصریح به امور فوری این است که در مواردی که دستور موقت به صرف موجه یا قوی بودن دلایل، و نه فوری بودن امر، پیش بینی گردیده است (مانند ماده ۱۷۴ قانون آیین دادرسی مدنی و یا ماده ۵ قانون اصلاح بعضی از مواد قانون ثبت و دفاتر اسناد رسمی)، اساساً ماهیت دستور موقت صادره با دستور موقت موضوع ماده ۳۱۰ به بعد قانون آیین دادرسی مدنی که تنها در امور فوری صادر می‌گردد، خواه دلایل امر موجه یا قوی باشد یا نباشد، متفاوت است.

۲. ماده ۱۵ قانون دیوان عدالت اداری مصوب ۱۳۸۵/۹/۲۵، تبصره ماده ۶ قانون حمایت از نشانه‌های جغرافیایی مصوب ۱۳۸۳/۱۱/۷، ماده ۳۸ قانون موافقت نامه همکاری قضایی در زمینه‌های حقوقی، بازرگانی، کیفری، احوال شخصیه، استرداد مجرمان و انتقال محکومان به زندان و تصفیه ترکه‌ها بین جمهوری اسلامی ایران و جمهوری عربی سوریه مصوب ۱۳۸۵/۴/۱۵، ماده ۱۷۹ قانون دآوری تجاری بین المللی مصوب ۱۳۷۶/۶/۲۶، ماده ۲۲ قانون اجازه الحاق دولت جمهوری اسلامی ایران به کنوانسیون بین المللی نجات دریایی مصوب ۱۳۷۳/۱/۳۰، ماده ۲۰ قانون حمایت خانواده مصوب ۱۳۵۳/۱۱/۱۵، ماده ۱۲ قانون حفظ و حراست منابع آب های زیر زمینی کشور مصوب ۱۳۵۴/۳/۱، ماده ۱۹ قانون امور حسبی مصوب ۱۳۱۹/۴/۲ و ماده ۶۴ آیین نامه اصلاحی اجرای قانون ثبت علائم و اختراعات مصوب ۱۳۳۷ از جمله قوانینی هستند که در آنها صدور دستور موقت به لحاظ فوری بودن امر پیش بینی شده است.

۳. این ماده مقرر می‌دارد: «در صورتی که مرجع رسیدگی کننده دلایل شکایت را قوی بداند، به درخواست خواهان موقتا دستور جلوگیری از ایجاد و تکمیل اعیانی از قبیل احداث بنا یا غرس اشجار یا کشت زرع در ملک مورد دعوا و یا جلوگیری از ادامه مزاحمت و یا ممانعت از حق را صادر خواهد نمود و این دستور با صدور حکم به رد دعوی مرتفع می‌شود مگر اینکه مرجع پژوهشی دستور مجددی در این مورد صادر کند».

در صورت لاحق بودن قانون خاص نیز، این قانون، قانون عام سابق (قانون آیین دادرسی مدنی) را در موارد مغایر تخصیص خواهد زد و لذا تا جایی که اجرای مقررات قانون آیین دادرسی مدنی در خصوص دستور موقت، مغایر با مقررات خاص حاکم بر موارد مزبور نباشد، می توان مقررات دستور موقت این قانون را اعمال کرد؛ به دیگر بیان صرفاً در موارد سکوت قوانین خاص می توان مقررات دستور موقت موجود در قانون آیین دادرسی مدنی را حاکم دانست. بنابراین، اگر به طور مثال اخذ تأمین جهت صدور دستور موقت در قانون خاص منع شده باشد، نمی توان در این خصوص ماده ۳۱۹ قانون آیین دادرسی را حاکم دانست و صدور دستور موقت را منوط به اخذ تأمین از متقاضی کرد، اما اگر این امر با سکوت قانون مزبور همراه باشد، باید اخذ تأمین را برای صدور دستور موقت لازم دانست.

مبحث دوم: شرایط شکلی درخواست دستور موقت

برای رسیدگی به درخواست دستور موقت باید برخی شرایط شکلی را رعایت کرد، نحوه طرح این درخواست، زمان طرح آن، هزینه دادرسی مربوطه و قابل تجدید بودن درخواست از مهم ترین این شرایط است که در ذیل بررسی می شود.

الف) نحوه طرح درخواست

قانون گذار در خصوص دستور موقت از لفظ «درخواست» استفاده کرده است؛ درخواست، نوشته ای است که در آن چیزی از مراجع قضایی خواسته شود مانند درخواست های امور حسبی که به جای دادخواست در امور ترافعی قرار دارد. درخواست از مراجع قضایی اعم از دادخواست است زیرا هر دادخواستی متضمن درخواستی است ولی هر درخواستی ملازم با دادخواست نیست مانند درخواست در امور حسبی و درخواست صدور اجرائیه و غیره (جعفری لنگرودی، ۱۳۷۲، ص ۲۷۲).

شروع رسیدگی در دادرسی فوری، مستلزم تقدیم درخواست می باشد. «درخواست دستور موقت ممکن است کتبی یا شفاهی باشد. درخواست شفاهی در صورت مجلس قید و به امضای درخواست کننده می رسد» (ماده ۳۱۳ قانون آیین دادرسی مدنی). همان طور که از ظاهر این ماده و مواد دیگر مربوط به دستور موقت بر می آید، تقاضای دستور موقت نیازمند تقدیم دادخواست نیست. در این خصوص گفته شده است: «...چون دادرسی فوری ناظر به مواردی است که فوریت و تعجیل، مشخصه آن است لذا بدیهی است تشریفات دادرسی در آن رعایت نمی شود، زیرا تشریفات بدهتاً مستلزم صرف وقت و زمان است که با فوریت و تعجیل مورد نظر مقنن منافات دارد؛ به همین دلیل قانون گذار به جای کلمه دادخواست که آغازگر هر

دعوی حقوقی است از درخواست استفاده کرده است. بنابراین، خواهان دستور موقت می‌تواند تقاضای خود را روی یک کاغذ معمولی نوشته و به دادگاه تقدیم کند. (واحدی، ۱۳۷۹، ص ۱۳۷).

در خصوص ماده ۳۱۳ مذکور، ذکر چند نکته حائز اهمیت است:

اولاً، برخلاف اطلاق ماده ۳۱۳، باید گفت که اگر درخواست دستور موقت با توجه به مواد ۳۱۱ و ۳۱۸ قانون آیین دادرسی، پیش از اقامه دعوا مطرح گردد باید به صورت دادخواست تنظیم و تقدیم شود زیرا لازم است که در «دفتر ثبت دادخواست ها» ای دفتر کل، ثبت و توسط مقام ارجاع کننده ارجاع شود (شمس، ۱۳۸۵، ص ۴۰۳). قاعده کلی مقرر در ماده ۴۸ ق.آ.د.م^۱ در خصوص لزوم تقدیم «دادخواست» برای شروع به رسیدگی و استثنا بودن استفاده از «درخواست» در این خصوص و لزوم اکتفا به موارد متیقن (مانند درخواست تخلیه به استناد قانون روابط موجر و مستاجر مصوب ۷۶) نیز مؤید همین نظر است. اگرچه قانون ساکت است اما به دلالت ماده ۶۰ قانون آیین دادرسی مدنی، در صورت لزوم تقدیم دادخواست، تعداد نسخ دادخواست باید به تعداد خواننده به علاوه یک نسخه باشد.

ثانیاً، بعضی حقوقدانان با توجه به ظاهر ماده ۳۱۳، فرضی را متصور شده‌اند که به موجب آن هنوز دعوی اصلی مطرح نشده است و متقاضی دستور موقت تقاضای خود را شفهاً مطرح می‌کند و این به معنای امکان درخواست شفاهی دستور موقت قبل از اقامه دعوا می‌باشد (مهاجری، ۱۳۸۱، ص ۳۳۸). اما به نظر می‌رسد با توجه به اصطلاح «صورت مجلس» در ماده ۳۱۳ و اینکه تا دعوی طرح نشده باشد دادگاه اقدام به تنظیم صورت جلسه نمی‌نماید، درخواست شفاهی را باید ناظر به موردی دانست که دعوی اصلی در دادگاه مطرح شده و خواهان در جلسه دادرسی، تقاضای صدور دستور موقت بنماید (همتی، ۱۳۶۹، ص ۲۷). به عبارت دیگر، اگر درخواست دستور موقت پس از اقامه دعوا باشد، ممکن است به گونه‌ای شفاهی مطرح شود (شمس، ۱۳۸۵، ص ۴۰۳).

ثالثاً، در ماده ۳۱۳ از باب تسامح تنها به امضای درخواست کننده اشاره شده است؛ در حالیکه معمولاً درخواست شفاهی از ناحیه کسانی مطرح می‌شود که فاقد سواد نوشتن و در نتیجه فاقد امضا هستند. به هر حال، چنانچه درخواست کننده فاقد امضا یا فاقد خواندن و نوشتن باشد، صورت جلسه تنظیمی باید به اثر انگشت او برسد (مهاجری، ۱۳۸۱، ص ۳۳۸).

رابعاً، ماده ۳۱۳، اشاره‌ای به عدم لزوم ارجاع درخواست دستور موقت توسط رئیس حوزه قضایی ندارد. در این خصوص باید گفت اگر درخواست به صورت کتبی باشد (چه دعوی اصلی اقامه شده باشد و چه نشده باشد) نیاز به ارجاع از طریق رئیس حوزه

۱. ماده ۴۸ ق.آ.د.م: «شروع رسیدگی در دادگاه مستلزم تقدیم دادخواست می‌باشد. دادخواست به دفتر دادگاه صالح و در نقاطی که دادگاه دارای شعب متعدد است به دفتر شعبه اول تسلیم می‌گردد».

قضایی دارد، اما اگر به صورت شفاهی باشد، با توجه به اینکه فرض تقاضای شفاهی پیش از اقامه دعوا منتفی است، از قسمت اول ماده ۳۱۱ قانون آیین دادرسی مدنی می‌توان استفاده کرد که ورود دادگاه به رسیدگی به دستور موقت درخواست شده، نیازمند ارجاع نمی‌باشد. این ماده مقرر می‌دارد: «چنانچه اصل دعوا در دادگاهی مطرح باشد، مرجع درخواست دستور موقت، همان دادگاه خواهد بود...» اگرچه به اعتقاد برخی حقوقدانان، نظم قضایی ایجاب می‌کند مراتب به نظر معاون ارجاع برسد و پس از ارجاع، رسیدگی به درخواست دستور موقت شروع شود (زراعت، ۱۳۸۱، ص ۱۰۳۱).

ب) زمان طرح درخواست

دادرسی فوری با درخواست خواهان که ذی نفع در قضیه است، آغاز می‌شود. این درخواست ممکن است در مراحل مختلفی نسبت به دعوای اصلی انجام پذیرد که می‌توان برای آن چهار حالت متصور شد:

۱- درخواست قبل از اقامه دعوا

در این حالت، خواهان قبل از طرح دعوای اصلی با مراجعه به دادگاه، درخواست صدور دستور موقت می‌نماید. به عبارت دیگر، در این مورد هیچ دعوایی در دادگاه جریان ندارد و درخواست صدور دستور موقت پیش از طرح دعوای اصلی در دادگاه صورت گرفته است؛ همان طور که گفتیم، اگر چه در قانون آیین دادرسی مدنی به درخواست دستور موقت اشاره شده ولی عملاً تقدیم دادخواست برای تقاضای دستور موقت لازم می‌باشد. برای ادامه جریان دادرسی در دادگاه، ماده ۳۱۸ قانون مزبور برای خواهان بدین ترتیب تعیین تکلیف کرده است: «پس از صدور دستور موقت در صورتی که از قبل اقامه دعوای نشده باشد، درخواست کننده باید حداکثر ظرف بیست روز از تاریخ صدور دستور، به منظور اثبات ادعای خود به دادگاه صالح مراجعه و دادخواست خود را تقدیم و گواهی آن را به دادگاهی که دستور موقت صادر کرده تسلیم نماید. در غیر این صورت، دادگاه صادر کننده دستور موقت به درخواست طرف، از آن رفع اثر خواهد کرد».

همان طور که ملاحظه می‌گردد این ماده، مهلت اقامه دعوا را ظرف بیست روز از تاریخ صدور دستور موقت مقرر کرده و نه از تاریخ ابلاغ آن؛ این امر منطقی نیست و بهتر بود که تاریخ ابلاغ دستور موقت، تاریخ آغاز مهلت باشد بخصوص نسبت به خواهانی که در محل دادگاه صادر کننده قرار دستور موقت اقامت ندارد (زراعت، ۱۳۸۱، ص ۱۰۳۱)؛ به نظر می‌رسد مبنای این حکم این باشد که قانون گذار در ماده ۳۱۸، اصل را بر آن گذاشته است که متقاضی دستور

موقت به اعتبار فوریت موضوع، پرونده مطروحه را تعقیب کرده و از زمان صدور دستور موقت در پرونده آگاه است، در حالی که عملاً این چنین نیست، نه وضعیت محاکم از لحاظ کثرت کار اجازه می‌دهد که درخواست کنندگان همراه پرونده خود به دادگاه مراجعه کنند و نه برای درخواست کننده دستور موقت مقدور است هر لحظه به دادگاه سرکشی نماید تا از صدور یا عدم صدور دستور موقت اطلاع حاصل کند (مهاجری، ۱۳۸۱، ص ۳۴۶). علاوه بر اینها، اجرای دستور موقت مستلزم تایید رئیس حوزه قضایی است (تبصره ۱ ماده ۳۲۵)، حال اگر صدور دستور در یک روز بوده و بعلت عدم حضور رئیس حوزه قضایی، تایید دستور در روز دیگری انجام شود، شروع مهلت از چه زمانی است؟ با توجه به اینکه مقام مزبور تکلیفی در تایید دستور موقت صادره ندارد و تا زمانی که این دستور را تایید نکرده است، دستور صادره فاقد ارزش و کاربرد می‌باشد، به نظر می‌رسد که مهلت مقرر از زمان تایید دستور صادر شده توسط رئیس حوزه قضایی شروع می‌شود. باید توجه شود که در احتساب مهلت مزبور، مقررات مربوط به مواعد و مخصوصاً مواد ۴۴۴ و ۴۴۵ قانون آیین دادرسی مدنی باید رعایت گردد. ماده ۴۴۴ مقرر می‌دارد: «چنانچه روز آخر موعد، مصادف با روز تعطیل ادارات باشد و یا به جهت آماده نبودن دستگاه قضایی مربوط، امکان اقدامی نباشد، آن روز به حساب نمی‌آید و روز آخر موعد، روزی خواهد بود که ادارات بعد از تعطیل یا رفع مانع باز می‌شوند». ماده ۴۴۵ نیز بیان می‌دارد: «موعدی که ابتدای آن تاریخ ابلاغ یا اعلام ذکر شده است، روز ابلاغ و اعلام و همچنین روز اقدام جزء مدت محسوب نمی‌شود». در خصوص دستور موقت، با توجه به شروع مهلت اقامه دعوا از تاریخ صدور دستور (نه تاریخ ابلاغ)، روز ابلاغ موضوعیت ندارد لیکن در احتساب مهلت بیست روزه، روز اقدام (تقدیم دادخواست مربوط به دعوای اصلی) را نباید جزء مدت محسوب کرد.

در صورت عدم طرح دعوای اصلی از سوی خواهان در مهلت مقرر، طبق قسمت اخیر ماده ۳۱۸ به درخواست خوانده از دستور موقت رفع اثر می‌گردد. حقی که قانون گذار در فرض عدم اقامه دعوا توسط خواهان، برای خوانده در نظر گرفته و به او اجازه درخواست رفع اثر از دستور موقت را داده است، محدود به مهلت نشده است و در نتیجه تا زمانی که دستور موقت پا برجاست آن حق قابل اجرا است، بنابراین حتی اگر در زمانی که درخواست رفع اثر از دستور موقت می‌شود، دعوای اصلی اقامه شده باشد اما این اقامه دعوا پس از پایان مدت بیست روز بوده باشد، دادگاه باید از دستور رفع اثر نماید (شمس، ۱۳۸۵، ص ۴۰۴). در مقابل، اگر دادخواست خواهان، که در مهلت مقرر تقدیم شده است، با قرارهای رد یا ابطال مواجه شود، تا وقتی که این قرارها قطعی نشده است ذینفع نمی‌تواند به استناد آنها تقاضای رفع اثر از دستور موقت را نماید زیرا چه بسا با نقض قرار در مرجع تجدیدنظر، دادگاه بدون لزوم تقدیم

دادخواست جدید مکلف به رسیدگی ماهوی، بر اساس همان دادخواست قبلی شود. همچنین اگر خواهان دادخواست خود را ظرف مهلت مقرر تقدیم نماید اما این دادخواست ناقص باشد و متعاقباً ظرف مهلت ده روز مقرر تکمیل گردد، این امر ذی نفع را مستحق درخواست رفع اثر از دستور موقت نمی‌نماید زیرا دادخواست ناقصی که در مهلت رفع نقص تکمیل می‌شود، تمام آثار خود را از زمان تقدیم خواهد داشت (شمس، ۱۳۸۵، ص ۴۰۴).

سؤالی که در پایان این قسمت می‌تواند مطرح شود این است که با توجه به ماده ۳۱۸، در فرض عدم اقامه دعوا در مهلت مقرر توسط خواهان، رفع اثر از دستور موقت باید مسبوق به درخواست طرف یعنی خواننده دستور موقت باشد^۱. حال اگر این شخص تقاضای رفع اثر از دستور موقت را ننماید، تکلیف دادگاه چیست؟ آیا در این فرض، دادگاه می‌تواند رأساً از دستور موقت رفع اثر نماید؟ به نظر می‌رسد با توجه به قاعده کلی مندرج در ماده ۲ ق.آ.د.م^۲ و استفاده از وحدت ملاک آن، همچنین تصریح ماده ۳۱۸ قانون آیین دادرسی مدنی به لزوم وجود درخواست برای رفع اثر، دادگاه نمی‌تواند رأساً به رفع اثر از دستور موقت اقدام نماید اگر چه این امر باعث بلا تکلیفی پرونده خواهد شد. در صورت درخواست رفع اثر توسط ثالث گفته شده است که با توجه به سکوت قانون آیین دادرسی مدنی و به استناد قاعده لاضرر، در صورتی که تداوم دستور موقت موجب تضرر شخص ثالث شود شاید بتوان به تقاضای او از دستور موقت رفع اثر کرد (مهاجری، ۱۳۸۱، ص ۳۴۷). به نظر می‌رسد این نظر قابل تأمل است، زیرا اعتراض شخص ثالث نسبت به آراء دادگاه‌ها، جز از طریق اعمال مقررات اعتراض شخص ثالث (مواد ۴۲۵-۴۱۷ قانون مزبور)^۳ امکان پذیر نمی‌باشد؛ بنابراین در فرض مورد بحث نیز شخص ثالث باید با توجه به مقررات مواد مذکور، به دستور موقت صادره، اعتراض ثالث نماید.

۱. بر این موضوع بدین صورت انتقاد گردیده است: «مقنن در قسمت اخیر ماده ۳۱۸ [ق.آ.د.م] با قید این عبارت که «... در غیر اینصورت دادگاه صادرکننده دستور موقت به درخواست طرف، از آن رفع اثر خواهد کرد» خود را از زیر بار مسئولیت دستور موقت که منجر به توقیف مال کسی یا عدم انجام امری و یا انجام امری گشته است، مبری ساخته است. با توجه به ترتیبات دادرسی فوری که ممکن است حتی در روز تعطیل بدون اطلاع و ابلاغ به طرف دستور موقت صادر شده و قبل از ابلاغ اجرا شده باشد و متقاضی درخواست دادرسی فوری در مهلت مقرر به تقدیم دادخواست مبادرت نکرده و گواهی مربوطه را تحویل دادگاه صالح نداده باشد، چرا قانون‌گذار دادگاه را در چنین صورتی مکلف ننموده و لغو دستور را منوط به درخواست طرف که حتی معلوم نیست از جریان مطلع باشد، نموده است و باب سوء استفاده از قانون و حکم دادگاه را باز گذاشته است.»؛ بازگیر، ۱۳۸۰، ص ۳۴.

۲. ماده ۲ ق.آ.د.م: «هیچ دادگاهی نمی‌تواند به دعوایی رسیدگی کند مگر اینکه شخص یا اشخاص ذینفع یا وکیل یا قائم مقام یا نماینده قانونی آنان رسیدگی به دعوا را برابر قانون درخواست نموده باشد».

۳. ماده ۴۱۷ ق.آ.د.م: «اگر در خصوص دعوایی، رأیی صادر شود که به حقوق شخص ثالثی خللی وارد آورد و آن شخص یا نماینده او در دادرسی که منتهی به رأی شده است به عنوان اصحاب دعوا دخالت نداشته باشد، می‌تواند نسبت به آن رأی اعتراض نماید».

۲- درخواست ضمن اقامه دعوا

اگر درخواست دستورموقت ضمن اقامه دعوی اصلی باشد، در دادخواست مطرح می‌شود و بنابراین نیازی به برگ دادخواست جداگانه نیست (شمس، ۱۳۸۵، ص ۴۰۳). در این حالت، خواهان در دادخواست تقدیمی، در قسمت خواسته و بهای آن، صدور دستور موقت را نیز تقاضا می‌کند لیکن باید علاوه بر هزینه دادرسی دعوی اصلی، هزینه دستور موقت را هم واریز نماید. دادگاه به طور فوق العاده تقاضای صدور دستور موقت را بررسی می‌کند و اگر فوریت آن را احراز کرد، با لحاظ سایر شرایط، در این زمینه دستور موقت را صادر و طرفین را برای رسیدگی به اصل دعوا دعوت می‌کند. در صورت عدم احراز فوریت، درخواست مزبور را رد می‌نماید.

۳- درخواست پس از اقامه دعوا

گاهی دعوی در مرجع صلاحیتدار دادگستری مطرح شده و دادگاه وارد رسیدگی ماهوی نیز گردیده است و در این حالت، موردی پیش آید که فوریت آن ایجاب نماید که ذی نفع دعوی مورد نظر، درخواست دستور موقت خود را به صورت کتبی و یا حتی به طور شفاهی مطرح نماید تا در صورتجلسه نوشته و توسط او امضاء گردد. به عنوان مثال، دعوی به خواسته الزام خواننده به تنظیم سند رسمی مال موضوع معامله، مطرح و خواهان در جریان دادرسی متوجه می‌شود که خواننده درصدد انتقال سند بنام شخص ثالثی است، در این حالت خواهان می‌تواند از دادگاه صدور دستور موقت مبنی بر منع نقل و انتقال سند مذکور را درخواست نماید. در این صورت نیز، دادگاه بصورت فوق العاده به درخواست صدور دستور موقت رسیدگی می‌کند و در مورد رد یا قبول آن اظهار نظر می‌نماید، سپس رسیدگی به اصل دعوا را ادامه می‌دهد.

۴- درخواست پس از صدور حکم

گاهی اوقات بعد از صدور حکم از سوی دادگاه بدوی، تقاضای صدور دستور موقت می‌شود. در این زمینه باید بین دو فرض قائل به تفکیک شد: الف- درخواست دستور موقت پیش از تقدیم دادخواست تجدید نظر؛ ب- درخواست دستور موقت پس از تقدیم دادخواست تجدید نظر. این تفکیک از آنجا حائز اهمیت است که ممکن است خواهان در مرحله بدوی محکوم له واقع شده باشد و در نتیجه امکان تجدید نظرخواهی از رأی و درخواست صدور دستور موقت از دادگاه تجدید نظر برای او فراهم نباشد؛ در این فرض ممکن است خواننده محکوم علیه نیز نسبت به تجدید نظر خواهی از رأی اقدام ننماید؛ حال اگر قائل به امکان

درخواست صدور دستور موقت پیش از تقدیم دادخواست تجدید نظر نباشیم، ممکن است خسارات جبران ناپذیر به خواهان وارد گردد. در واقع اگر گفته شود که با صدور رأی قابل تجدیدنظر مرحله نخستین، چون دادرسی در جریان نمی‌باشد، درخواست صدور دستور موقت نیز قابل طرح نمی‌باشد، خواهان محکوم له در برابر نقل و انتقالاتی که خواننده پس از صدور رأی مرحله نخستین در صدد انجام آن بر می‌آید و همچنین سایر امور فوری که امکان حدوث آن در این مرحله وجود دارد، خلع سلاح می‌گردد. بنابراین به منظور پیش‌گیری از بروز چنین امری باید قائل به امکان درخواست صدور دستور موقت در فاصله صدور حکم بدوی و قطعیت آن بود. در این مورد می‌توان گفت با استفاده از وحدت ملاک ماده ۳۰۹ قانون آیین دادرسی مدنی^۱ اگر درخواست صدور دستور موقت پیش از تقدیم دادخواست تجدید نظر باشد، رسیدگی به آن در صلاحیت دادگاه بدوی خواهد بود؛ این امر منافاتی با قاعده فراغ دادرسی ندارد زیرا آنچه پس از صدور حکم، دادرسی از آن فارغ می‌شود اظهار نظر ماهوی نسبت به دعوی مطروحه است و صدور دستور موقت در راستای حکمی که دادگاه صادر کرده است، اظهار نظر ماهوی نسبت به آن دعوا نمی‌باشد.

اگر درخواست دستور موقت پس از تقدیم دادخواست تجدید نظر باشد، رسیدگی به آن در صلاحیت دادگاه تجدید نظر قرار می‌گیرد زیرا با تقدیم دادخواست تجدیدنظر، صلاحیت دادگاه بدوی پایان می‌یابد. بدیهی است با توجه به اطلاق «دادگاه» در ماده ۳۱۰ قانون مزبور، دادگاه تجدید نظر نیز صلاحیت صدور دستور موقت را دارد. همچنین ماده ۳۵۶ قانون آیین دادرسی مدنی مقرر داشته است: «مقرراتی که در دادرسی بدوی رعایت می‌شود در مرحله تجدیدنظر نیز جاری است مگر اینکه به موجب قانون ترتیب دیگری مقرر شده باشد». با توجه به عدم پیش‌بینی ترتیب دیگر برای دستور موقت در مرحله تجدیدنظر، همان مقررات مرحله بدوی در دادگاه تجدیدنظر قابل اجرا می‌باشد.

ج) هزینه درخواست

مبنای پرداخت هزینه دادرسی، خواسته دعوا یا بهای آن است و بر حسب اینکه خواسته، مالی یا غیرمالی باشد، این هزینه متفاوت می‌باشد. در خصوص هزینه دادرسی دستور موقت، تبصره ۲ ماده ۳۲۵ قانون آیین دادرسی مدنی بدین شرح تعیین تکلیف کرده است: «درخواست دستور موقت، مستلزم پرداخت هزینه دادرسی معادل دعاوی غیرمالی است». در فرض

۱. ماده ۳۰۹ ق.آ.د.م: «هرگاه در تنظیم و نوشتن رأی دادگاه سهو قلم رخ دهد مثل از قلم افتادن کلمه‌ای یا زیاد شدن آن و یا اشتباهی در محاسبه صورت گرفته باشد، تا وقتی که از آن درخواست تجدید نظر نشده، دادگاه رأساً یا به درخواست ذی‌نفع، رأی را تصحیح می‌نماید...».

درخواست دستور موقت ضمن اقامه دعوی اصلی گفته شده است که در این حالت، صدور دستور موقت هزینه‌ای ندارد (ادریسیان، ۱۳۸۰، ص ۲۶). این نظر با توجه به اطلاق تبصره ۲ ماده ۳۲۵ قابل تأمل می‌باشد؛ در نتیجه با توجه به اطلاق تبصره مزبور باید قائل به این بود که درخواست دستور موقت اعم از اینکه مستقلاً و یا ضمن دادخواست راجع به اصل دعوا و یا ضمن دادرسی مطرح شده باشد، مستلزم پرداخت هزینه دادرسی دعوی غیرمالی خواهد بود (مهاجری، ۱۳۸۱، ص ۳۶۲).

موضوعی که در این خصوص قابل طرح است، معافیت دولت از پرداخت هزینه دادرسی است. براساس ماده ۶۹۰ قانون آیین دادرسی مدنی سابق، در تمام مواردی که دولت، خواهان دعوا بود از پرداخت هزینه دادرسی معاف بود. البته به دلیل اصل بودن پرداخت هزینه دادرسی و استثناء بودن معافیت از آن، در این موارد به قدر متقین اکتفا می‌گردید و در نتیجه دستگاه‌های دولتی در صورتی می‌توانستند از این معافیت استفاده کنند که «به اعتبار شخصیت حقوقی دولت» طرح دعوا می‌کردند (رأی وحدت رویه شماره ۶-۶۱/۲/۲۷ هیات عمومی دیوان عالی کشور). علاوه بر این در صورتی که دولت در دعوا محکوم می‌گردد، مانند هر شخص دیگر به پرداخت خسارات دادرسی طرف مقابل (غیردولت)، از جمله هزینه دادرسی، در صورتی که مطالبه شده بود، محکوم می‌گردد. همچنین چون نیم عشر اجرایی که باید از محکوم علیه وصول شود با هزینه دادرسی متفاوت است و قانون در خصوص این معافیت تصریحی نداشت، دولت ملزم به پرداخت نیم عشر اجرایی بود (مدنی، ۱۳۷۹، ص ۳۴۹).

ماده ۶۹۰ قانون سابق در قانون آیین دادرسی مدنی مصوب ۱۳۷۹، تکرار نشده و حکمی مشابه نیز در این قانون تدوین نشده است. در نتیجه با نسخ قانون قدیم، در خصوص معافیت دولت از پرداخت هزینه دادرسی اختلاف نظر بوجود آمد. نهایتاً، دیوان عالی کشور به موجب رأی وحدت رویه شماره ۶۵۲-۸۰/۱/۲۸، دولت را مکلف به پرداخت هزینه دادرسی اعلام کرد (شمس، ۱۳۸۳، ص ۶۴).

د) قابل تجدید بودن درخواست

درخواست دستور موقت، قابل تجدید است؛ بدین معنا که اگر در یک مقطع از دادرسی، درخواست صدور دستور موقت شد و به لحاظ عدم احراز فوریت، درخواست مزبور رد شد در صورت ارائه دلایل کافی در مقطع زمانی دیگر، می‌توان مجدداً درخواست مزبور را مطرح کرد. به عنوان مثال، اگر خواهان ضمن دادخواست مربوط به دعوی اصلی با بیان اینکه خواننده قصد فروش اموال خود را دارد، درخواست صدور دستور موقت مبنی بر منع خواننده از فروش اموالش را نماید ولی نتواند دلائلی کافی بر این ادعا ارائه نماید، درخواست مطرح شده توسط دادگاه رد می‌شود. حال اگر در جریان همین دادرسی، خواهان با اقامه دلائلی مفید، اثبات

می‌نماید که خواننده قصد فروش اموال خود را دارد و چنانچه دادگاه سریعاً به این موضوع رسیدگی ننماید و دستور موقت مبنی بر منع خواننده از فروش اموالش را صادر نکند، خسارات جبران‌ناپذیر، به او وارد خواهد شد، دادگاه در صورت احراز تمامی شرایط می‌تواند به تقاضای خواهان دستور موقت صادر نماید و رسیدگی قبلی به درخواست مذکور و رد آن، مانع از پذیرش مجدد درخواست مذکور نمی‌باشد.

هر چند این موضوع در مواد قانونی صریحاً مورد اشاره قرار نگرفته است، اما از اصول کلی حاکم بر دادرسی فوری می‌توان نتیجه گرفت که با تغییر وضعیت، ممکن است درخواست رسیدگی فوری را تجدید کرد؛ وانگهی، از آنجا که اتخاذ تصمیم در مورد رد درخواست دستور موقت، بصورت صدور حکم نمی‌باشد موضوع، اعتبار امر مختومه را ندارد. ملاک ماده ۱۴ آیین‌نامه آیین دادرسی دیوان عدالت اداری نیز مؤید همین مطلب است، این ماده مقرر می‌دارد: «مرجع رسیدگی به تقاضای دستور موقت، شعبه ای است که به اصل دعوا رسیدگی می‌کند و در صورت اتخاذ تصمیم به رد درخواست، موضوع قابل طرح و رسیدگی مجدد نخواهد بود مگر آنکه امر حادثی ضرورت رسیدگی مجدد را ایجاب نماید...». بنابراین، هنگامی که دلایل برای صدور دستور موقت کافی نمی‌باشد، لازم نیست که جلسه رسیدگی را به منظور ملاحظه پرونده دیگر و یا دستیابی به دلایل کافی برای صدور دستور موقت، به تعویق انداخت. اگر دلایل درخواست، کافی تشخیص داده نشد باید بلافاصله درخواست صدور دستور موقت را رد کرد و اگر مجدداً با اقامه دلایل محکمه‌پسند، ذی‌نفع درخواست صدور دستور موقت کرد و دادگاه آن را احراز کرد، دستور موقت صادر شود. این موضوع کمتر مورد توجه محاکم قرار گرفته است. حکم شماره ۴۵۳۰ به تاریخ ۹ شهریور ۱۳۲۸ دادگاه انتظامی قضات، نمونه‌ای از این مورد است و نشان‌دهنده عدم توجه این دادگاه به فلسفه دادرسی فوری است؛ در این رأی آمده است: «در رسیدگی به تقاضای مدعی من باب رسیدگی به امور فوری، بر تجدید جلسه و تعویق رسیدگی در صورتی که اتخاذ تصمیم و صدور دستور مقتضی، محتاج به ملاحظه پرونده دیگری بوده که آن [ملاحظه پرونده در همان جلسه] غیر مقدور بوده است، اشکالی وارد نیست» (متن دفتری، ۱۳۴۹، ص ۴۲۵).

تجدید جلسه رسیدگی به دعوی اصلی برای تهیه دلایل مربوط به دستور موقت، مخالف مبانی آیین دادرسی مدنی مبنی بر تسریع در رسیدگی به دعاوی و حل و فصل سریع اختلافات است. وانگهی، تجویز این گونه معاذیر که موجب تعویق دادرسی می‌شود با طبع دادرسی فوری، سازگار نیست. هرگاه درخواست‌کننده دستور موقت، مبنای تصمیم فوری و عناصر تشکیل‌دهنده آن را برای دادرس در جلسه دادگاه کاملاً فراهم نکرده باشد، ترجیح دارد که دادگاه درخواست او را رد کند و از تجدید جلسه به عذر دیدن پرونده‌ها و سایر معاذیر که

دادرسی فوری را قلب و تبدیل به دادرسی‌های معمولی طولانی می‌کند خودداری نماید زیرا مانعی ندارد که درخواست کننده با فراهم کردن دلایل، بعداً درخواست دستور موقت را تجدید کند (متین دفتری، ۱۳۴۹، ص ۴۲۶). البته اگر اثبات فوریت، صرفاً با مطالبه و ملاحظه پرونده دیگر امکانپذیر باشد، چاره ای جز تعویق جلسه و مطالبه آن پرونده نمی باشد، مانند آنکه خواهان دادخواستی به خواسته الزام به تنظیم سند رسمی ملکی به طرفیت بایع تقدیم نموده و مدعی است که خوانده (بایع)، ضمن تبانی با شخصی دیگر و طرح دعوای واهی در دادگاه دیگر، درصدد انتقال سند به نام آن شخص می باشد. حال اگر خواهان با استناد به طرح دعوای واهی مذکور، از دادگاه تقاضای دستور موقت مبنی بر توقیف ملک و جلوگیری از انتقال سند آن را درخواست کند، لازم است که دادگاه، پرونده استنادی را مطالبه نموده و در صورت اثبات ادعای خواهان، مبادرت به صدور دستور موقت نماید.

نتیجه

دستور موقت، اقدامی احتیاطی است که در مواردی که فوریت داشته باشد، صادر می گردد. صدور این دستور، محدودیت و مشکلاتی را برای خوانده ایجاد می کند و عدم صدور آن ممکن است ضرری جبران ناپذیر به خواهان وارد کند و در آینده اجرای حکم صادره را متعسر نماید. در اتخاذ تصمیم درباره تقاضای دستور موقت باید به هر دو جنبه فوق توجه کرد. دستور موقت، اقدامی است که به تبع «اصل دعوا» درخواست می شود. در واقع، دستور موقت برای رسیدگی فوری به اصل دعوا و صدور «حکم فوری» تاسیس نشده، بلکه اقدامی است که در حاشیه اصل دعوا انجام می شود. بنابراین، با زوال دعوای اصلی به هر علتی، دستور موقت صادره نیز لغو خواهد شد. صدور دستور موقت، تاثیری در اصل دعوا ندارد و از آنجا که این دستور، موقتی است، به اصل دعوا بعداً از طریق ماهوی رسیدگی می گردد. صدور دستور موقت به درخواست خواهان، نمی تواند قرینه بر صدور حکم به نفع او در ماهیت دعوا باشد و چه بسا دادگاه پس از رسیدگی ماهوی، علیه خواهان حکم صادر کند.

برای طرح درخواست دستور موقت، تشریفات خاص لازم نیست و این درخواست ممکن است کتبی یا شفاهی باشد. با وجود این، چنانچه این درخواست قبل از اقامه دعوای اصلی باشد، تقدیم دادخواست الزامی است و محاکم، درخواست شفاهی یا درخواست بدون تقدیم دادخواست را نمی پذیرند. درخواست صدور دستور موقت، قبل از طرح دعوای اصلی، همزمان با آن و در جریان رسیدگی به آن دعوا قابل طرح است. بعد از صدور حکم در مرحله بدوی نیز می توان این درخواست را مطرح کرد. در این باره و در خصوص مرجع صالح برای صدور دستور موقت در قانون آیین دادرسی مدنی حکمی مقرر نشده است ولی به نظر

می رسد که در این صورت، تا وقتی که از حکم صادره تجدیدنظرخواهی نشده است، همان دادگاه بدوی، برای رسیدگی به این درخواست صالح است و بعد از تجدیدنظرخواهی، باید دادگاه تجدیدنظر درخواست مزبور را بررسی و درباره آن اتخاذ تصمیم کند. بهتر است که در قانون مزبور به صراحت در مورد مرجع صالح، حکمی وضع گردد، همان گونه که درباره صدور رای اصلاحی حکمی مشابه آنچه گفته شد مقرر شده است (ماده ۳۰۹ قانون آیین دادرسی مدنی). هزینه دادرسی مربوط به درخواست دستور موقت، هزینه دادرسی دعاوی غیرمالی است. درخواست مذکور قابل تجدید می باشد، بدین معنا که چنانچه در یک مقطع زمانی، درخواست مزبور مطرح و به علت عدم احراز فوریت این درخواست رد شد، در مقطع دیگر با ارائه دلایل کافی مبنی بر وجود فوریت می توان درخواست مزبور را طرح کرد. این موضوع نیز در قانون آیین دادرسی مدنی پیش بینی نشده است، لیکن بهتر است که در این زمینه نیز قانون، حکمی را مقرر دارد.

منابع و مأخذ

۱. ادرسیان، محمد رضا، (۱۳۸۰)، دستور موقت، چاپ چهارم، تهران، انتشارات ققنوس.
۲. بازگیر، پدیا... (۱۳۸۰)، تشریفات دادرسی مدنی در آئینه آراء دیوان عالی کشور، چاپ اول، انتشارات فردوسی.
۳. جعفری لنگرودی، محمد جعفر، (۱۳۷۲)، ترمینولوژی حقوق، چاپ دوم، تهران، انتشارات گنج دانش.
۴. زراعت، عباس، (۱۳۸۱)، قانون آیین دادرسی مدنی در نظم حقوقی ایران، چاپ سوم انتشارات میناق عدالت.
۵. شمس، عبد ا...، (۱۳۸۳)، آیین دادرسی مدنی، جلد دوم، چاپ ششم، تهران، انتشارات دراک.
۶. _____ (۱۳۸۵)، آیین دادرسی مدنی، جلد سوم، چاپ پنجم، تهران، انتشارات دراک.
۷. صدرزاده افشار، سید محسن، (۱۳۸۰)، آیین دادرسی مدنی و بازرگانی دادگاه های عمومی و انقلاب، جلد دوم در یک مجلد، چاپ پنجم، تهران، انتشارات جهاد دانشگاهی.
۸. متین دفتری، احمد، (۱۳۴۹)، آیین دادرسی مدنی و بازرگانی، جلد اول، چاپ چهارم، تهران، انتشارات دانشگاه تهران.
۹. _____ (۱۳۷۸)، آیین دادرسی مدنی و بازرگانی، جلد دوم، چاپ دوم، تهران، انتشارات دانشگاه تهران.
۱۰. مدنی، سید جلال الدین، (۱۳۷۹)، آیین دادرسی مدنی، جلد سوم، چاپ اول، انتشارات پایدار.
۱۱. مهاجری، علی، (۱۳۸۱)، شرح قانون آیین دادرسی مدنی دادگاه های عمومی و انقلاب، جلد دوم، چاپ دوم، تهران، انتشارات گنج دانش.
۱۲. واحدی، قدرت ا... (۱۳۷۹)، آیین دادرسی مدنی، کتاب دوم، چاپ دوم، نشر میزان.
۱۳. همتی، محمود، (۱۳۳۹)، جزوه آیین دادرسی مدنی، انتشارات دانشکده علوم قضائی و خدمات اداری.

از این نویسنده تاکنون مقاله زیر در همین مجله منتشر شده است:

«حقوق و تکالیف خواهان دعوا در اولین جلسه دادرسی» سال ۱۳۸۷، شماره ۱.